



۲۰۲۱/۰۳/۰۱



فضل الرحمان فاضل / تاریخ، بخش: رجال سیاسی و
شخصیت های تأریخی

ایران و «ایرانی» از دیدگاه سید جمال الدین افغانی



از مطالعه آثار باقی مانده از سید جمال الدین افغانی، برمی آید که موصوف بر بنیاد عواملی که به پژوهش های بیشتری نیاز دارد، در مورد ایران و ایرانی نظر خوبی نداشته است.

شاید وصلت پدرش، با سادات همدانی، از همان دوران کودکی برای او خوش آیند نبوده است، اما به طور قطع و یقین اخراج^۱ اهانت بارش از حضرت شاه عبدالعظیم، تاثیر عمده ای در افزایش این سوء ظن سید، در باره ایران و ایرانی ها داشته است، تفصیل این رویداد را به وقت دیگر موکول می نمایم و علی العجالة توجه خواننده گرامی را به نبشته هایی که قضاوت سید و دیگران، در پیوند با عنوان بالا، به نمایش می گذارد و همه در منابع ایرانی درج گردیده است، جلب می دارم.

۱- میرزا لطف الله خان اسدآبادی که خود را همشیره زاده سید جمال الدین می خواند، در رساله اش «شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی» تحت عنوان «حرکت سید به مکه از راه هند و رفتنش به کابل از راه طهران و مشهد» می نگارد:

«...سید...به عزم زیارت خراسان و مسافرت افغانستان از طریق اسد آباد عازم میشوند و در سال ۱۲۷۷ به هزار اصرار سه شب در اسد آباد؛ یک شب در خانه پدر و دو شب دیگر در خانه یکی از همشیره هایش می ماند و روز چهارم به سمت طهران حرکت می کند»^۲

اگر ادعای میرزا لطف الله خان، در این که سید سال ۱۲۶۴ قمری اسد آباد را ترک گفته است دقیق باشد، بناء او ۱۳ سال از اسدآباد، دور بوده است؛ از آنجایی که پدر و خواهرانش هم در آنجا سکونت دارند، اما سید به گونه غیرطبیعی، بیش از سه شب در آنجا درنگ نمی کند و آهنگ افغانستان می نماید!

^۱- این مقاله، مقارن ایام اخراج هموطنان مهاجرم از جمهوری اسلامی ایران در آغاز بهار سال ۱۳۸۶ هجری خورشیدی، نگاشته شده و به ایشان اهدا گردیده است و به اساس پیوندش با محتویات این رساله، آن را نیز به این مجموعه پیوست نمودم، قابل یادآوری می دانم که این مقاله به حساب سال قمری در سال ۱۴۲۸ هجری قمری نگاشته شده است و حکومت قاجاری ایران در سال ۱۳۰۸ هـ. ق یعنی ۱۲۰ سال قبل، سید جمال الدین افغانی را به وضع اهانت باری از ایران اخراج نموده بود.

^۲- شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی مشهور به افغانی. (از پایگاه اطلاع رسانی استاد سیدهادی خسروشاهی) www.khosroshahi.net

2- سید جمال الدین در کتابچه یادداشت خود یکی از غزل‌ها یا سروده‌هایش را به «خط خوش» خود نگاشته است که برخی ایرانیان بر آن غزل، عنوان «دیو و دد ایرانی»³ را گزیده‌اند زیرا سید در یکی از ابیات آن سروده خویش، ایرانی را «دیو و دد» خوانده است. این سروده سید در صفحه 14 کتابچه یادداشتش آمده است. همان کتابچه‌ای که در صفحه 13 آن سواد مکتوبش⁴ را عنوانی امیر محمد اعظم خان، پادشاه افغانستان، در شب یکشنبه، جمادی الاخری 1284 ق (اواخر سپتمبر یا اوایل اکتوبر 1867م) در کابل نگاشته است.

سید جمال الدین آن غزل را در شهر «بسطام» ایران سروده است و متن کامل آن چنین است:

عهد کردم گر از این ورطه غم جان ببرم
یکسره ســـــر بدر درگه جانان ببرم
پای کوبان (و) غزل خوان به دو صد وجد و طرب
خویشتن را بدر دوست بقربان ببرم
سینه خویش کنم چاک و گریزان و دوان
عرض خود را بدر آصف دوران ببرم
گرچه ره پر خطر و منزل مقصود بعید
جان از این بادیه به همت نیکان ببرم
سوخت جان و تنم از دیو و دد ایرانی⁵
رخت بر بندم ازین ملک و بتوران ببرم
بروم خسته و رنجور و فگار و غمگین
داد با تختگاه حضرت سلطان ببرم
گر نه سلطان بدهد داد دل غمگینم
شکوه این دل صدپاره به یزدان ببرم⁶

³- زندگی و سفرهای سید جمال الدین اسدآبادی، از علی اصغر حلی، صفحه ۱۳۲، چاپ سال ۱۳۵۰ هجری خورشیدی در تهران.

⁴- حفظ سواد مکتوب و نامه یکی از باقیات صالحات سید جمال الدین افغانی است که از برکت همین مسوده‌ها است که امروز از نامه‌های سید به امیر محمد اعظم خان و دیگران اطلاع حاصل می‌کنیم. دکتر علی شلش به این عادت پسندیده سید جمال الدین متوجه شده و در صفحه 16 پیشگفتار کتابش «سلسلة الأعمال المجهولة» می‌نگارد: «وكان من ناحية أخرى حرصاً على الاحتفاظ بمسودات الخطابات التي يكتبها» دکتر شلش به ادامه می‌افزاید: «شیخ محمد عبده هم طوری که از آثار او بر می‌آید از سید جمال الدین، این امر را آموخته بود.

⁵- طوری که خواننده گرامی اصل دستنویس این سروده را به خامه سید جمال الدین مشاهده می‌فرماید که این غزل به خط شکسته و غیر منقوط نگاشته شده است که خواندن صحیح آن خالی از دشواری نیست: از همین رو در برخی کتاب‌ها از جمله صفحه 140 کتاب «گزیده آثار سید جمال الدین افغانی» گردآوری دکتر سید مخدوم رهین، آن مصرع چنین نگاشته شده است: «سوخت جان و نیم از دیو و دد ایرانی» اما از سیاق کلام و وجود قرینه «جان» بایست «تنم» خوانده شود.

⁶- تصویر چهارم، لوحه اول، درج شده در بخش دوم کتاب «مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال الدین مشهور به افغانی» جمع آوری و تنظیم اصغر مهدوی و ایرج افشار، چاپ سال ۱۳۴۲ هجری خورشیدی، دانشگاه تهران.

این سند که اصل آن را در بخش پیوست‌های این کتاب ملاحظه می‌فرمایید، در بالای آن آمده است: غزل گفته شد در منزل شاه رود بسطام و «جمال الدین الحسینی» امضا نموده است و در پایان غزل نگاشته است: نظمه جمال الدین الحسینی، سپس یک رباعی را با همان قلم درج کرده است. آن رباعی مثل غزل یاد شده به خط شکسته و غیر منقوط تحریر گردیده و چنین است:

ای یار پری چهره من در تو وفا نیست
ما را ز تو زین بیش دگر تاب جفا نیست
ای حب تو دایم که شده عاقبتم زار

3- سید جمال الدین در نامه‌ای به علمای ایران «تهران» را «کانون فتنه وستم»⁷ می‌خواند و در همان نامه، شعار می‌دهد که

:

«نابود باد این پادشاهی، واژگون باد این سلطنت»⁸

و در مقابل زادگاهش افغانستان را در نامه‌ای که به سلطان عبدالحمید، خلیفه عثمانی، فرستاده است، این گونه می‌ستاید : «... می‌خواهم بعد از تمام امر هندوستان، روانه «دارالایمان افغان» شوم و اهالی آن بلاد را که مانند شیر بیشه؛ از خون ریزی اندیشه ندارند و از آهنگ جنگ؛ خصوصاً جنگ دینی، درنگ را روا نمی‌شمارند، به محاربه دینی و مجاهده ملیه دعوت کنم»⁹....»

4- سید که در مورد ایران و ایرانیان و زمامدارانش چنین نظر دارد، در مقابل، شاه ایران و برخی از ایرانیان نیز در مورد سید، نظر خوبی ندارند و بر او تهمت‌هایی بسته‌اند.

از جمله «ابراهیم صفائی» محقق و پژوهشگر مشهور ایرانی، در کتابش «اسناد سیاسی - دوران قاجاریه» می‌نگارد :

«.. جمال الدین سه بار به ایران آمده، بار سوم به جرم تحریکات بر ضد شاه و دولت در ج 2/ 1308 ق (هدف ماه جمادی الاخری یا جمادی الثانیه است - ف) به بغداد تبعید شده و از طریق بصره به لندن گریخته و با دیپلمات‌های انگلیسی طرح دوستی ریخته و در پناه آنان به فتنه جوئی و ناسزا گوئی بر ضد سلطنت و دولت ایران ادامه داده است»¹⁰.

5- میرزا عباس خان قوام الدوله وزیر خارجه ناصرالدین شاه، در گزارشی به نقل قول از خلیل خالد بیک سفیر عثمانی، عنوانی ناصرالدین شاه، راجع به سید جمال الدین می‌نگارد :

«... و این بدبخت شقی هم لدی الورود بنای مراوده با «بابی‌ها» گذارد و با «نصرت پاشا» که می‌دانست قدری از دولت رنجیده است طرح الفت بریخت»¹¹.

ناصرالدین شاه در پشت گزارش قوام الدوله چنین نوشته است : «جناب امین السلطان؛ نفی سید جمال الدین خوب نیست . چون بصره وصل به حدود ایران است، مراودات آن شقی به عربستان (خوزستان) و فارس خیلی نزدیک است، او را اگر نفی به یمن یا شامات و بیت المقدس یا به جزیره «کرید» بکنند؛ خیلی بهتر است، اگر نوشته‌جاتی از او ضبط شده است، آنچه از طرف ایران باشد، به ما بدهند، بسیار از دوستی اولیای دولت عثمانی، مشعوف خواهیم شد.»¹² 308

6- روزنامه «اختر» چاپ استانبول به تحریک زمامداران ایرانی، مقالتی تحت عنوان «شیطان در لباس انسان» در ذم سید جمال به نشر رسانده، او را فتنه انگیز، بیگانه از دین، آلوده به لوث معاصی، زندقه و الحاد، آشوب طلب، پست فطرت و.... وصف می‌کند و در آخر می‌نگارد :

دردی است محبت که درو هیچ شفا نیست

⁷ - همان منبع، صفحه 70

⁸ - همان منبع، صفحه 72

⁹ - همان منبع، صفحه 143

¹⁰ - اسناد سیاسی - دوران قاجاریه، از ابراهیم صفائی، صفحه ۲۴۸

¹¹ - همان منبع، صفحه 259

¹² - اسناد سیاسی - دوران قاجاریه، ص 260

«... هرگاه این شیخ گمراه نعوذ بالله داخل سلک علما و فضلاء اسلام بود، هر آینه با ارامنه مفسد و یاغی هم‌دست نمی‌شد که در ممالک اسلام فتنه برانگیزانند.

عجب‌تر اینکه شیخ جمال با همه سوء افعال، عنوان سیادت نیز بر خود بسته است، غافل از اینکه:

شیر را بچه همی‌ماند بدو توبه پیغمبر چه میمانی بگو¹³»

7- سیاست‌گذاران ایرانی، بعدها جهت خاموش کردن سیدجمال و جلوگیری از بیان آتشین و منطق استوار و نبشته‌های روشنگرانه‌اش، ظاهراً و ریاکارانه، از این برجسب‌های ناروا بر موصوف، پشیمان شدند. طوری که میرزا علی خان امین‌الدوله از خواص ناصرالدین شاه و یکی از وزرای او، در نامه‌ای به ناصرالدین شاه، می‌نگارد:

«...در لندن و پاریس معارضه در جواب گفتن و در روزنامه اطلاع و اختر و کوکب ناصری، به شرح حال او پرداختن تدبیر صائب نبود. بیشتر جلب توجه مردم و دنباله حرف را دراز می‌کند و باید گفت مهملات ملک و سید در ایران و عراق عرب بعضی تاثیرات کرد. در فرنگستان هم زبان قلم مسموم ملک، یقین اثر دارد.»

امین‌الدوله در نامه استشاری اش به شاه، می‌گوید:

«...چه ضرر دارد درکار ملک و سید و شکستن قلم شوم و بستن زبان نجس آنها، گفتگوئی بشود و تدبیر مناسبی اتخاذ کنیم»

شاه در بالای کاغذ امین‌الدوله، چنین هدایت صادر می‌کند:

«... اما در فقره این دو نفر نجس (هدف سیدجمال‌الدین افغانی و میرزا ملکم خان است. - ف) هم البته در مجلسی با جناب

امین‌السلطان حرف بزنید، ببینید چه مصلحت می‌داند؟»¹⁴

8- این امین‌السلطان که شاه گفته است، تا امین‌الدوله با وی حرف بزند، و ببیند که چه «مصلحت» می‌داند، همان میرزا علی اصغر خان مشهور است که هم صدراعظم ناصرالدین شاه بود و هم صدراعظم پسرش مظفرالدین شاه. نامبرده در تلگرافی به ناظم‌الدوله، سفیر ایران در امپراتوری عثمانی، در ارتباط سید جمال‌الدین، او را قبلاً چنین هدایت داده بود:

«...از حالات فساد و شیطنت این مرد کاملاً اطلاع دارید، خود اختر هم او را خوب می‌شناسد، شرح مبسوطی در معرفی حالات رذیله و کفر و خبثت او در اولین نسخه اختر نوشته شود که مقارن رسیدن کاغذهای فسادانگیز او، معلومات اختر هم به مردم برسد و دانند (که مردم بدانند) نویسنده، نه مجتهد است نه آدم، بلکه شیطان و کفر محض است»¹⁵.

9- دشمنی با سیدجمال، تنها کار سران نظام قاجاری در ایران نبود. «بابی‌ها» نیز او را بیگانه و دشمن می‌پنداشتند. زیرا سید، در نبشته‌های روشنگرانه‌اش قبلاً به معرفی این طایفه پرداخته بود. علاوه بر اشاراتی که در اثرش «نیچریه» نموده و با بیان را کچکول برداران «باطنیه» خوانده است، مقاله مهم «بابیت» را برای دائرة المعارف بطرس بستانی، چاپ بیروت، نیز نگاشته است. سران فرقه بابیه در نامه‌ای که در عاشورای 1308 هجری قمری به ناصرالدین شاه قاجار نگاشته اند، گفته اند:

¹³- اسناد و مدارک چاپ نشده در مورد سید جمال‌الدین، صفحات ۱۴۴-۱۴۶

¹⁴- همان منبع، صفحه ۲۷۱

«...ای شهریار عالم، قسم به آفتاب حقیقت که جمیع این وقائع و فساد، اساسش از دسایس و خداع بیگانگان جمال‌الدین افغان¹⁶ و هم افکار و تابعان اوست، این شخص گمراه از قدیم و جدید، بدخواه آوارگان بود و دشمن آزادگان و برهان اعظم بر وضوح این مطلب آن‌که جمال‌الدین در بلاد خارجه چون بنیاد خوارج نهاد در اکثر روزنامه‌ها بدگوئی و ذم شدید و طعن شنیع بر بابیان اعلان نمود ... حال معاذ الله چگونه تصور نموده که با او طرح آمیزش ریزیم و از بلاهت و حماقت او نگریزیم و این شخص چون در جمیع ممالک عالم ایقاد نائره فساد نمود و بنیان بی دینی نهاد نزد کل مردود شد و از جمیع ممالک مطرود، ناچار به کشور ایران شتافت و طرح تازه بینداخت ... این شخص فتنه جو چگونه به ایران راه یافت¹⁷....»

حالا که قضاوت رجال نامدار ایران، حتی شاه و صدر اعظم آن کشور را در مورد سید جمال‌الدین افغانی مطالعه نمودید، بناء مطالعه نظر سید و سوء ظن متقابل او هم در مورد ایرانی‌ها شگفت‌انگیز نیست. در زبان عربی می‌گویند: «اذا تبین السبب بطل العجب» و یا «معما جو حل گشت، آسان شود»

از همین‌رو، پس از کشته شدن ناصرالدین شاه قاجار، به دست میرزا رضای کرمانی،¹⁸ زمانی که خبرنگار روزنامه «تان» چاپ فرانسه، از سید در مورد نقشش، در کشته شدن شاه ایران پرسید، سید در پاسخ گفت:

«من هنوز چنان تنزل نکرده‌ام که دست به کارهای چنین ملتی پست و فرومایه (به عبارت خود سید جمال‌الدین چیکان یعنی چنگانه) بیالایم. تفو بر چنین قومی و بر پادشاهانش¹⁹!»

از همین‌رو درکتاب «هشت بهشت»²⁰ نوشته دو تن از شاگردان سید، یعنی میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی که هر دو بعد از ترور ناصرالدین شاه، اعدام شدند، عدم خوشبینی سید با ایرانیان را چنین تذکر می‌دهند:

¹⁶- سید جمال‌الدین لقب خویش را حین انتساب به کشور خویش همیشه «افغانی» نگاشته است، اگرچه در مطبوعات افغانستان که معلوم نیست چه وقت آغاز شده، اما به کثرت سید جمال‌الدین «افغان»، نگاشته می‌شود؛ در حالی که سید خود را همیشه «الافغانی» ثبت کرده است، اما در سند بالا در یک منبع خارجی، آن هم 120 سال قبل، سید از طرف ایرانیان مربوط فرقه بابیت «افغان» خوانده شده است. اصل دست‌نویس این سند را در بخش «پیوست‌ها» ملاحظه فرمایید.

¹⁷- همان منبع، صفحه ۲۸۷

¹⁸- بعد از ترور ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی، روزنامه «تایمز» لندن به تاریخ 7 می 1896 م چنین نوشت: گزارش از استانبول - رویتر «به محض دریافت خبر قتل شاه، سفیر ایران برای مذاکره با سلطان (عبد الحمید) به (کاخ) بیلدیز (ستاره) احضار شد. از آنجا که قرار گزارش رسیده حاکی است که قاتل هنگام شلیک به شاه فریاد زده بود «به خاطر شیخ جمال‌الدین» فوراً جمال‌الدین را دستگیر کردند و به فرمان سلطان به «بیلدیز» بردند؛ از او تفتیش سختی به عمل آمد. تمام کاغذاتش را ضبط کردند؛ اما چون سند مشکوکی در میان اوراق او دیده نشد، آزاد گردید.»

از کتاب: کارنامه و زمانه میرزا رضا کرمانی اثر «هما ناطق» ص 221

¹⁹- متن بالا از کتاب «سید جمال‌الدین و اندیشه‌های او»، تألیف مرتضی مدرس چهاردهی، صفحه ۱۷۵، چاپ هفتم، سال ۱۳۸۱ هجری خورشیدی، انتشارات امیر کبیر - تهران، نقل گردید که مؤلف به نوبه خود آن را از «ایران‌شهر» چاپ برلین در 21 ژانویه 1926 م نقل کرده است. «چنگانه» که در متن بالا آمده است، کلمه ترکی بوده و به معنی و مفهوم «چکه چور» «جوگی و جت» و «رذل» و شبیه کلمه «سیگان» در زبان‌های اروپایی، مورد استعمال و کاربرد دارد.

این مصاحبه سید با روزنامه «تان» بایست در فاصله اپریل سال ۱۸۹۶ م، (ذوالقعدة ۱۳۱۳ ق) اندکی بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه قاجار و مارچ ۱۸۹۷ م، (شوال المکرم ۱۳۱۴ ق) زمان وفات سید جمال‌الدین در استانبول، صورت گرفته باشد. خدا کند هموطی که امکانات دارد، به آرشیف‌های پاریس سری بزند و متن مصاحبه سید جمال‌الدین را به دست آورده، برای آگاهی بیشتر هموطنانش، ترجمه نماید.

²⁰- در مورد «هشت بهشت» بایست یادآور شد که این کتاب از جمله مهم‌ترین کتاب‌های ازلی‌ها یعنی پروان «صبح ازل» به شمار می‌رود و از تقریرات حاج سید جواد کربلایی است که میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی دامادان صبح ازل، آن کتاب را به انشای ساده و روان نگاشتند.

« میرزا محمد رضا به اسلامبول وارد گردید و چون سابقه آشنایی او در تهران به واسطه حاجی محمد حسن امین الضرب که ارباب او بود با مرحوم سید داشت، به منزل سید شتافت و مرحوم سید متعذر شده که من از جنس ایرانی ابداً اطمینان ندارم و هیچ ایرانی را شب در منزل خود نمی‌خواهانم از برای معالجه او را به «اسپی‌تال» (بیمارستان - ف) فرانسه فرستاد و روزی دو مجیدی که معادل دو تومان باشد، حق‌العلاج می‌داد. چهل روز او در اسپی‌تال (بیمارستان) بود تا روی به بهبودی نمود²¹.»

شبهه این نقل قول‌ها، در همین‌جا پایان نمی‌یابد و در سرچشمه‌های گوناگون، نمونه‌های دیگری هم می‌توان یافت، بناء بهتر است این بخش را به عنوان حسن ختام به نامه‌ء امیر محمد اعظم خان، پادشاه افغانستان به پایان برم که خطاب به سید جمال الدین و در پاسخ به نامه او، با احترام و عزت فراوان می‌نگارد:

«هو سید سند امجداً

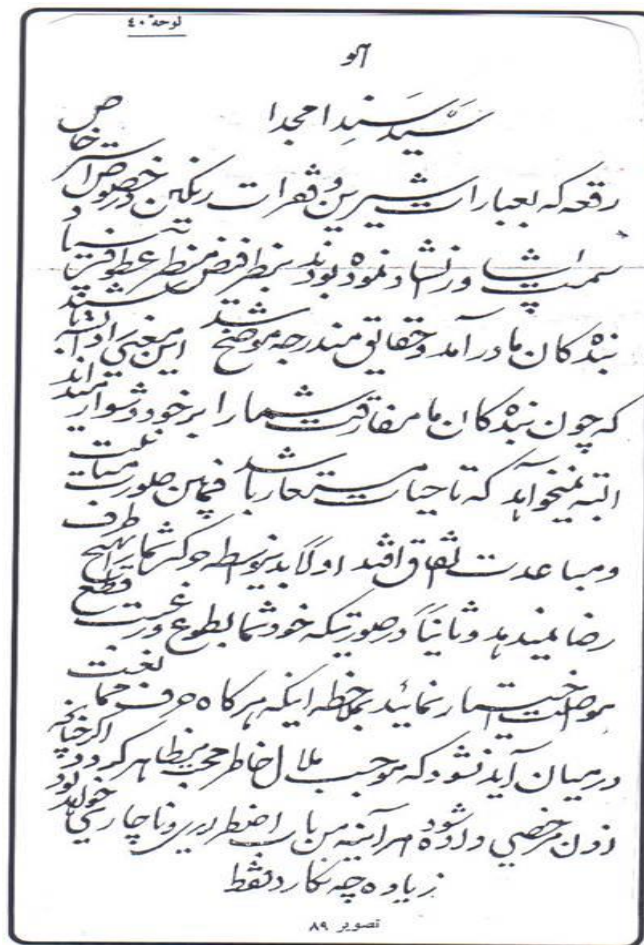
رقعه که به عبارات شیرین و فقرات رنگین در خصوص استرخاص سمت پشاور انشاد نموده بودند به نظر فیض منظر عطوفت بنیاد بندگان ما درآمد و حقایق مندرجه موضح شد. این معنی را داشته باشند که چون بندگان ما مفارقت شما را بر خود دشوار می‌داند؛ البته نمی‌خواهد که تا حیات مستعار باشد فیما بین صورت مباحث و مباحثات اتفاق افتد اولاً بدین واسطه حرکت شما را به هیچ طرف رضا نمی‌دهد و ثانیاً در صورتی که خود شما به طوع و رغبت قطع مواصلت اختیار نمائید به ملاحظه اینکه هرگاه حرف ممانعت در میان آید، نشود که موجب ملال خاطر محبت مظاهر گردد، اگر چنانچه اذن مرخصی داده شود هر آینه من باب اضطراری و ناچاری خواهد بود. زیاده چه نگارد. فقط²².»

²¹- صفحه ۷ (ی) کتاب «هشت بهشت»

همچنان آقای ابراهیم صفائی نیز خلاصه متن بالا را در صفحه ۳۱ کتاب ارزشمندش «رهبران مشروطه»، چاپ دوم، انتشارات جاویدان، سال ۱۳۶۲ هجری خورشیدی، تهران، به نقل از «هشت بهشت» درج کرده است.

علامه محمود طرزی در سراج الأخبار نیز داستان آمدن رضای کرمانی را به حالت بیماری نزد سید جمال الدین در استانبول، و سپس درمانش را به کمک سید آورده است. جهت مطالعه آن، به بخش پیوست‌های همین کتاب مراجعه شود تا میان مطالب مندرج در کتاب «هشت بهشت» و آنچه در سراج الأخبار آمده است، مقارنه صورت گیرد.

²²- اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال الدین مشهور به افغانی، لوحه ۴۰، تصویر ۸۹



نامه امیر محمد اعظم خان، عنوانی سید جمال الدین افغانی

این نامه در کتاب « اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال الدین مشهور به افغانی » از طرف دانشگاه تهران چاپ شده است.

د پانو شمیره: له 7 تر 18

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
 یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

«ایرانی نبودن» سید جمال الدین،

درآیینۀ نامه ها و آثار خودش

استاد خسروشاهی در کتابش «نامه‌ها و اسناد سیاسی تاریخی»، نامه‌ای را به چاپ رسانده است که سید جمال الدین، عنوانی سید حاج مستان مراغه‌ای، به تاریخ 25 دسامبر سال 1881 میلادی نگاشته است. در این نامه آمده است:

«... ولی کو آن دولتی که باید آنچه ببیند و بشنود و بفهمد، از روی صدق و راستی راپورت نماید. ولی کو آن دولتی که وظایف مزبور را از سفیر خود بخواهد و راپورت‌های او را به نظر دقت مطالعه نموده، به میزان عقل بسنجد و اجرا بکند و آنچه را که باید بکند! علاوه به چند نفر مامور بزرگ که دولت ایران از قبیل آژان دیپلوماتیک و «ژنرال گونسل» و «گونسل» در ممالک خارجه دارد. قریب پانصد نفر نیز هر طبقه «گونسل» و «ویس گونسل» در نقاط مهم و یا جاهایی که ابدًا لازم نیست دارد، مع‌هذا از هیچ کدام این‌ها راپورتی به سفارت و یا به وزارت امور خارجه خود نمی‌رسد و کسی هم متوقع این خدمات از آن‌ها نمی‌شود، زیرا مقصود از ماموریت این‌ها که نه موجب دارند و نه معاش، تحصیل امنیت تبعه و کسب اطلاع از وضع و حالات آنجاها نیست. اغلب این مامورین که ذکر شد، جهال و الواط و اشرارند. تصور نمایید از این قبیل اشخاص که حقوق خود را نمی‌دانند و ماموریتشان حفظ حقوق دولت است چه منفعتی به حال دولت و یا طبقه‌ی مقیم آن ولا است، عاید تواند شد!

بیچاره تبعه که از ظلم و تعدی حکومت ایران فرار کرده و آمده در مملکت خارجه می‌خواهد به فراغت و آسودگی مشغول کسب و داد و ستد خود باشد در آنجا هم دچار این‌گونه مامورین ایرانی گردیده و آنچه دارد و ندارد! باید فروخته صرف معیشت و گذران مامورین مزبور نماید تا بدین واسطه بتواند از غضب و سخط مامورین ایران آسوده و ایمن بماند...»²³

استاد خسروشاهی در پایان این بخش، پاورقی‌ای را آورده است که استاد محیط طباطبائی در شماره 11 دوره دوم، مجله «محیط» پس از نقل اصل نامه سید درج کرده است.

استاد محیط طباطبائی در پایان آنچه از نامه سید، بیرون نویس گردید، چنین توضیح داده است:

«این قسمت از مکتوب سید بخوبی سبب انتساب او را به افغانی و احتراز از تظاهر بایرانی بودن نشان می‌دهد و برای گریز از این گرفتاری‌ها و رفع شر مامورین وزارت خارجه به‌اتکای کاپیتولاسیون بر جان و مال تبعه ایران در خارج حکومت می‌کردند. ناگزیر در عدم اظهار اصل و نسب بوده است و گرنه جز یک ایرانی بصیر مطلع²⁴ هیچ‌کس دیگر از عهده تشخیص دقیق جهات

²³ - نامه‌ها و اسناد سیاسی-تاریخی، صفحه 102

²⁴ - هرگاه اطلاع و تشخیص دقیق جهان‌پریشان روزگاری ایرانیان در نامه مختصر منسوب به سید جمال الدین افغانی، دلالت بر ایرانی بودن وی نماید، آقای محیط طباطبائی، با مطالعه «تمتة البیان فی تاریخ الافغان» که با آن همه دقت، تاریخ افغانستان و مردم آن را معرفی می‌نماید و به نکته‌های باریکی

پیشانی روزگاری برنی آید.²⁵ در همین جا به خاطری که بعدها فراموش ننمایم، اضافه می‌نمایم که سید بزرگوار در نامه‌ای که به ملکه ویکتوریا نگاشته است و استاد خسروشاهی آن را در صفحه 120 همین کتابش (نامه‌ها و اسناد سیاسی - تاریخی) به چاپ رسانده چنین گفته است:

«اگر ملاحظه شود معلوم می‌گردد که تعداد ایرانی‌هایی که از وطن مهاجرت کرده‌اند متجاوز از یک پنجم تعداد کل نفوس ایران است.»

استوار بر گفته مرحوم محیط طباطبائی، اگر نفوس ایران را در زمان سیدجمال‌الدین، ده میلیون فرض نمایم، بایست دو میلیون آن، اصل و نسب خویش را کتمان کرده باشند، بناء مدعیان آن تئوری، آیا می‌توانند یک درصد آن اشخاص را نه، بلکه از هر ده هزار نفر ایرانی که مجبور به تغییر اصل و نسب خویش شده‌اند، یک تن را ذکر نمایند؟، به گمانم، هرگز نمی‌توانند! می‌گذریم!

بر آن نامه سید، استاد محیط طباطبائی 23 توضیح نگاشته است که آنچه ذکر کردم توضیح آخرین یعنی بیست و سوم بود و توضیح نخست ایشان چنین است:

«معلوم است که حاجی سید مستان داغستانی، از مردم مراغه بوده، سید را در دوره اقامت هفت ساله مصر می‌شناخته و او را نسبت به ایران و قضایای مخصوص بدان طوری واقف و علاقمند می‌دانسته که از او استفسار می‌کرده است.»²⁶

به خاطر مقایسه میان سبک نبشته منسوب به سید (نامه به مراغه‌ای) و آنچه سید خود نگاشته است و در انتساب آن به سیدجمال‌الدین شکی نیست، رساله «نیچریه» را ورق می‌زنیم. همان رساله‌ای که در آن واژه‌های عربی به کثرت استعمال شده و سبک خاص سید را که زبان اصلی‌اش فارسی نیست؛ بلکه زبان مادری‌اش پشتو یکی دیگر از زبان‌های رسمی افغانستان است، آشکار می‌سازد و با بهره‌گیری از اصطلاح وضع شده توسط پروفیسور مجاور احمد زیار، می‌توان گفت که فارسی وی «پشتو خُپلی (زپلی) و عربی خُپلی (زپلی)» است یعنی فارسی اثرپذیر از زبان پشتو و یا زبان عربی.

به رساله «نیچریه» اثر سید بزرگوار مراجعه می‌کنیم و با هم می‌خوانیم:

«... از این است که ارباب تاریخ ابتدا انحطاط سلطه مسلمانان را محاربه صلیب می‌گیرند و چنان لایق بود که آغاز ضعف مسلمانان و تفرق کلمه آنها را از شروع آن تعلیمات فاسده و آراء باطله بگیرند.

مخفی نماند بابی‌هایی که در این زمان اخیر در ایران یافت شدند و هزارها خون عبادالله را به ناحق ریختند کوچک ابدال‌های همان نیچریه‌های الموت و چپله‌ها یعنی کچکول بردارهای همان طبعین گردکوه می‌باشند و تعلیمات آنها نمونه تعلیمات باطنیه است پس باید منتظر شد که فی ما بعد چه تاثیرهای دیگر از اقوال آنها در امت ایرانیه یافت خواهد شد.»²⁷

در کتاب استاد خسروشاهی در پاورقی، در شرح «چپله‌ها یعنی کچکول بردارها» چنین آمده است:

اشاره می‌کند که بدون یک افغان کسی دیگری با آن دقت نمی‌تواند، آن همه ظرافت‌ها را بیان دارد، اگر از استدلال آقای محیط طباطبائی بهره گرفته شود باید گفت، تنها مطالعه «تتمة البیان فی تاریخ الافغان» اثر سید، کافی است که سند استواری باشد بر افغان بودن وی، چنان‌که است.

25 - نامه‌ها و اسناد سیاسی-تاریخی، صفحه 107

26 - نامه‌ها و اسناد سیاسی، تاریخی صفحه 104

27 - رساله نیچریه، اثر سید جمال‌الدین افغانی، صفحه 45

« چيله‌ها يعنى كچكول بردارها : كچكول بردارها شايد همان كشكول بردارها باشند، و مراد سيد، احتمالاً بقيه السيف يا بازماندگان باطنيان باشند. » پاورقي صفحه 45 رسايه نيچريه.

مطلب بالا را من به دو دليل آوردم يكي بر سبيل تصادف از ميان رساله نيچريه كه در نگارش آن به قلم سيد، جاي شكي وجود ندارد، انتخاب نمودم تا خواننده‌گان ميان دو نبشته سيد، يكي نامه به حاج مستان مراغه‌اي و ديگر نبشته سيد، در پاسخ مولوي محمد واصل هندوستاني، مقايسه نمايند تا ببينند كه اين دو نبشته از نگاه سبك با هم چقدر تفاوت دارد! و دليل انتخاب ديگر از متن نيچريه براي من اين بود كه سيد، نيچريه را در پاسخ نامه‌اي نگاشته است كه آن بنده خدا، پرسش خود را در 22 دسمبر سال 1880 ميلادي مطرح کرده است و پاسخ سيد هم بايست در همان روزهاي نزديك باشد و نامه به سيد مستان مراغه‌اي هم طوري كه از تاريخ درج شده در پايان آن پيدا است 25 دسامبر سال 1881 ميلادي مي‌باشد، بناء فاصله زماني آن دو، در حدود يك سال است و هر كسي كه با خواندن و نبشتن سر و كار داشته باشد، يقيناً درك مي‌كند كه در اسلوب نگارش يك شخص، در مدت يك سال اين قدر تحول رونما نهي‌گردد و اين قدر تفاوت مشاهده نهي‌شود. زيرا نامه به سيد مستان مراغه‌اي به اصطلاح برادران ايراني، مال اواخر قرن 19 معلوم نهي‌شود. شايد 60 يا 70 سال قبل نگاشته شده باشد.

در مورد « چيله‌ها يعنى كچكول بردارها » استاد خسروشاهي يا کدام ايراني ديگر كه پاورقي يا حاشيه نگاشته، شايد از خوشي در جامه نهي‌گنجيده كه مشاهده نموده است، سيد خودش «چيله‌ها» را با آوردن «كچكول بردارها» توضيح يا شرح داده است؛ بناء نيازي نيست تا آن را بار ديگر شرح دهند، اما دقيق اين است كه نهي‌توانند آن را شرح دهند، اگر يك تن از ساكنان سرزمين ما، اين واژه را شرح ندهد²⁸، همزيانان ايراني ما، تنها به دليل فارسي زبان بودن، نهي‌توانند آن را شرح دهند، اما چون كچكول بردارها توسط سيد شرح داده شده است، در شرح آن، پاورقي‌نويس، مي‌نگارد كه شايد كشكول باشد. براي هيچ افغان واژه «شايد» در اين مساله گنجايش ندارد، همان قدر كه آنان يقين دارند شير سپيد است به همان اندازه، به يقين مي‌دانند كه كچكول، كچكول است و كچكول ملنگ را همه كس ديده و برداشت درستي از آن دارد. ..

²⁸ -براي اينكه جمله بالا مبالغه آميز به نظر نيايد، خواننده‌گان را به مطالعه بحثي تحت عنوان «پرزويان» كه در پايان كتاب «تاريخ و زبان در افغانستان» نوشته استاد نجيب مايل هروي، آمده است، دعوت مي‌نمايم. در كتاب ياد شده حدود 20 صفحه، به شرح اين جمله اختصاص يافته است كه «مرد پشتو زباني گفته است كه زني «پارسي وان» دارد» و جمله‌اي است نهايت واضح و روشن، آن مرد پشتون گفته است كه همسرش فارسي زبان است، نه پشتو زبان، دكتور محمود افشار در اين ارتباط، نخست گمان برده است «پارسي وان» را، راوي انگليس «پرزويان» شنيده و شايد معنای «بزرگير» يعني دهقان باشد و باز احتمال داده است كه آن مرد «پارسي دان» گفته باشد (با دال نه واو). آقای اسماعيل نواب صفا، نبشته است «پرزويان» كسي است كه شغل شاغل او كشاورزي و بزرگري است و آقای سيد محيط طباطبائي در آغاز گمان برده است كه ممكن است «پارسي وان» از دو جزء «پارسا» و «وان» ساخته شده باشد، يعني زن حافظ عفت، تا اينكه استاد نجيب مايل هروي، به سراغ اين بحث رفته و جان گپ و مفهوم اصلي را چنين بيان کرده است كه: «پارسي وان» به معني تاجك است و پارسي زبان نه پارسي دان، زيرا پارسي زبان بودن با پارسي دان بودن فرق دارد و پشتو زبان ها، به پشتوني كه فارسي مي‌دانند «پارسي وان» نهي‌گويند، آقای حسين داودي در آخرين اجتهاد گفته است: نقاطي كه زبان شان فارسي است و داراي دو مذهب شيعه و سني هستند، اصطلاحاً به مردم شيعه مذهب «پارسي وان» مي‌گويند.

آقای احمد اقتدار هم در اين بحث شامل شده و داستان سفرش را شرح داده است كه در راه سفر از جواني پرسیده است كه: «سرخسي هستي» او گفته است: «مو پرزيوانم» چوپان هاي ديگر گفتند: «اوغون» است يعني افغاني است، اما خود او باز لب به سخن كشود و با پرخاشي آرام گفت: «پرزويانم، عمري نه ام» و با ذكر اين داستان به اين نتيجه مي‌رسد كه «پرزويان» يعني شيعه مذهب. آرای وارد شده در اين پي‌نوشت، به استثنای نظر دقيق و منطقي استاد نجيب مايل هروي كه از افغانستان است، آرای ديگر مربوط به همزيانان ايراني ما است، كه عدم آگاهی‌شان را با وجود اهل تحقيق بودن، در اصطلاحات فارسي ميهن ما، آفتابي مي‌كند. آنچه در بالا درج گرديد، فشرده آرايي است پيرامون واژه «پارسيوان» در كتاب «تاريخ و زبان در افغانستان»، صفحات 167-189

شرح دیگری که استاد خسروشاهی یا برادر ایرانی دیگری نگاشته این است «مراد سید احتمالاً بقیه السیف یا بازمانده‌گان باطنیان باشد» به این معنی که چپله‌ها یا کچکول بردارها، بقیه السیف باطنیان‌اند. آن را هم با واژه «احتمالاً» بیان می‌دارند، اما من می‌گویم که واژه «احتمال» هم در اینجا بی‌مورد است مفهوم آن را هر افغان مثل سیدجمال‌الدین افغانی می‌داند، صددرصد، مثلی که سیدجمال‌الدین از آن اراده کرده است. برای نزدیک ساختن این مفهوم برای ایرانیان، عرض می‌دارم که در افغانستان یکی ملا است و دیگر چلی که دستیار ملا است و در خدمت ملا و نزد ملا هم درس می‌خواند، بناء حرف سید به این معنی است که هر گاه ما اسماعیلیان یا باطنیان دژ «الموت» را ملا فرض کنیم یا ملنگ، بابی‌های موجود در ایران مثل چلی‌های ایشان و یا کچکول برداران ایشان، به حساب می‌روند، در فهم و دانش، در رتبه و حتی موقف اجتماعی و سن و سال.²⁹

طوری که هم‌زمانی میان ساکنان افغانستان و ایران در درازنای سده‌ها، باعث نشده است که واژه‌های مستعمل در افغانستان را پژوهش‌گران آثار سید، حتی آنانی که هم نیم قرن در زمینه پژوهش کرده‌اند، سال‌ها بعد، مفاهیم آن را بدانند و در تفسیر آن از واژه‌های «شاید» و «احتمالاً» کار می‌گیرند، چگونه سیدی که چند سال را به ادعای آن‌ها، در افغانستان سپری کرده است، آن واژه‌ها را به گونه درست و دقیق آن، به کار می‌برد، اگر ایرانی می‌بود، حتماً کچکول مشهور را به کار می‌برد و عوض چلی، طلبه و طالبچه را. اما سیدجمال‌الدین، زاده افغانستان است و واژه‌هایی را به کار می‌برد که در تمام افغانستان، و برای گویندگان همه زبان‌های آن اعم از فارسی، پشتو، ازبکی، ترکمنی، بلوچی، پشه‌ای، نورستانی، منجی، وخی و..... یکسان، مورد کاربرد قرار دارد و مفهوم و قابل درک است.

به ارتباط واژه «گونسل» که در بالا از آن تذکر رفت، نامه دیگری از سید را که از پترزبرگ به حاجی محمد حسن امین دارالضرب فرستاده است و استاد خسروشاهی در صفحه 44 کتاب نامه‌ها و اسناد سیاسی تاریخی درج کرده است، ذکر می‌نمایم :

«... فلهمذا می‌گویم که جناب اقا میرزا جعفر خان قنصل (مکاریه) دوست من است و زیاده بر سیادت نسبی، قلبش مطهر و اخلاقش مستقیم است و می‌دانید که این‌گونه شخص درین آخر زمان نادر است - و درین روزها عازم طهران است - چون برسد البته او را احترام خواهید نمود - جواب مکتوب جناب جلالتماب اجل افخم امین السلطان را که در ضمن مکتوب شما روانه نمودم گرفته، خواهید روانه نمود.»

این نامه را به خاطری آوردم که مقارن ایامی نبشته شده است که به ادعای استاد محیط طباطبائی، سید، عنوانی سیدمستان مراغه‌ای نامه نگاشته بود، اما سوال اینجاست که سیدجمال‌الدین چرا در آن نامه «گونسل» نبشته می‌کند و در این

²⁹ - واژه چپله که اصل هندی دارد تاکنون هم در میان پشتون‌ها، به ویژه در آن سوی خط دیورند، کاربرد فراوان دارد. به مثال‌های زیر توجه فرمایید:
ملا هم ناست و او چپله‌گان پی هم، (ملاهم نشسته بود و چلی هایش نیز)
خپله هم راغلی و، اوخپل چپله‌گان هم راوستلی و (خودش هم آمده بود و چلی هایش را هم آورده بود)
واژه چپله، مرادف واژه «چمچه» هم کار برد دارد. مثل :
«ته د ده دومره چپله کپره مه» یا «ته د ده دومره چمچه کپره مه» (تو این قدر فرمانبردار و عاشق او مشو!)
در زبان اردو هم می‌گویند که:
«جیسی چپله، ویسی گرو» یعنی این شاگرد و همان استاد.

نامه «قنصل» فرق میان هر دو نامه این است که نامه به سیدمستان مراغه‌ای در سال 1326 هجری خورشیدی در مجلهء محیط به چاپ رسیده است بدون اینکه اصل نامه به چاپ برسد، اما نامه دومی به قلم سید است و کاپی آن را استاد خسروشاهی - خدای خیرش دهد! - در کتابش ثبت کرده است.

من گمان می‌برم نامه به سیدمستان، مقارن همان ایامی جعل شده و یا در آن تغییر آورده شده است که می‌گفتند سید از «ترک تباران» همدان بود و دلیلش اینکه قونسل را گونسل نگاشته است!

اما از سبک نگارش نامه به سید مستان مراغه‌ای بر می‌آید که بعداً به نام سید ساخته شده باشد و یا حداقل در آن، تغییر آورده شده باشد و جزء همان سندسازی‌ها است، در حالی که نمی‌توان با این آسانی و با این گونه جعل اسناد، هویت سید را تغییر داد. زیرا سید جمال ما، در آثار و نبشته‌هایش، جای جای نشان «افغانی بودن» خویش را حک کرده است.

بیا بیا برخی از دلایلی را که من برای «افغانی بودن» سید گرد آورده‌ام با هم بخوانیم و اکثر این دلایل را من از مجموعهء «الآثار الکامله» تدوین شده به وسیله استاد خسروشاهی، در اینجا اقتباس می‌نمایم:

1- سید ایران را هیچ‌گاه به مثابه وطن خود یاد نمی‌کند و خود را در آن کشور مهمان می‌داند. مثلاً در نامه‌ای به امین السلطان که نخستین نامه‌ای است که استاد خسروشاهی در کتاب نامه‌ها و اسناد سیاسی- تاریخی می‌آورد. سید به امین السلطان چنین می‌نگارد:.

«به ایران آمدم (بخواش همایونی) و از خلیج فارس تا ساحل بحر خزر پیمودم و چون قدم بکشتی نهادم و غبار آن بیت الحزن از دامن ستردم³⁰ به غیر از هدیه آن جناب اجل و مهمانی‌های حاجی محمد حسن و الله الحمد بر ذمه خود چیزی از دیگری نیافتم، پس اگر غولی ناهنجار ژاژ خوائی کند (چنان‌که کرد و در روزنامهء فرانسوی ایران، چند ماه مقدم نوشت) و بگوید قطعاً و عیاناً دین و عبادت من درهم و دینار است! بلاشک مشاهده او را در نزد اسافل طبقات انسان‌ها واقعی نباشد، تا عالی درجات آنها را چه رسد (بلی سگ دیوانه را چه دوست و چه بیگانه!)³¹

2- سید جمال الدین افغانی در نامه‌ای به ناصرالدین شاه قاجار، پادشاه ایران می‌نگارد:

«اگر چه بر مجرب ندامت رواست آنچه به پاداش مهمانی اول به من گذشت مرا کافی بود که دیگر خیال ایران نکنم اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمردم، خواستم آنچه خلاف گفته بودند معلوم گردد که هم خیر خواهم هم مطیع، دیگر این چه نقش است که با ژاژخایان کوازه پسند..... بالله علیکم، اگر خدا نخواست ظهورات اخیر مرا از مسلک خیر خواهی منحرف و منصرف کند، بر من چه ملامت خواهد بود، سبحان الله تَوْهُم مزاحمت در مناصب، هر وقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را بر این می‌دارد که ذهن وقاد نقاد اعلیحضرت شاهنشاه را در باره این عاجز مشوب گردانند. اینک در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت صادر شود.³²

³⁰- ابراهیم صفائی در کتاب مفیدش «اسناد سیاسی- دوران قاجاریه»، حین نقل این نامه سید، در تبصره بر سطر بالا در پی نوشت می‌نگارد: «بی‌علاقگی جمال‌الدین به ایران در این جمله مشهود است» پاورقی اول، صفحه 252.

³¹- نامه و اسناد سیاسی، تاریخی، صفحه 13

³²- نامه‌ها و اسناد سیاسی- تاریخی صفحه 24

سید در این نامه‌اش از نقش ثالث بالخیر حرف می‌زند برای نزدیک ساختن روابط ایران و روسیه و این‌که در ایران مهمان است و دیگر اینکه ایرانیان، به این گمان‌اند که این بیگانه آمده مناصب آنان را اشغال می‌کند.

در نامه بالا یک واژه بسیار مهم استعمال شده است که مفهوم آن را در سیاق جمله شاید تنها افغان بهتر بفهمد و آن «لفظ شهنشاه را مقدس شمردم» است.

در افغانستان لفظ و یا عامیانه «لوظ» واژه بسیار مقدسی است و در محاورات روزانه کار برد فراوان دارد، این واژه اکنون هم به همان قوت خود در افغانستان باقی بوده و همان بار معنوی دوران سید را دارا است. مردم از سر خود می‌گذرند از لفظ خود نه. عبارات «لفظ کرده ام» در فارسی و «لوظ می‌کری ده» در زبان پشتو، به مناسبت‌های مختلف، بارها شنیده شده و شنیده می‌شود، و ضرب المثل‌هایی هم در این باره وجود دارد.³³

3- سید افغانی در نامه دیگری از مسکو به الحاج محمد حسن امین الضرب می‌نگارد:

«... با خلق خدا آن کن که چشم‌داشت از خدا داری و اگر مقصود شما اینست که این منفعت به خویش شما برسد، چرا بیگانه از آن متمتع شود. این خلاف مروتست که شخصی سال‌های دراز شما را خدمت کرده باشد و شما حقوق آن را ملاحظه نکنی و یکبار به ملاحظه منافع خویشانت در خرابی آن بلا سبب بکوشی.»³⁴

4- سید در نامه دیگری عنوانی همین شخص می‌نگارد:

«من میرزا نعمت الله را در خانه شما دیدم و معاشرت من با شما به درجات بیشتر است از معاشرت با او- و با این همه او هام باز من شما را اکمل از پیشر ایرانیان میدانم- خیال فاسد نکن»³⁵

خواننده گرامی از رانش و سیاق این جمله، به زبان فارسی، می‌داند که نویسنده آن، از موقف یک ایرانی صحبت نمی‌کند، بلکه خود را جد از آنان می‌داند.

5- سید در نامه دیگری باز هم به همین جناب حاجی صاحب می‌نگارد:

«.....سپیس این اشقیا ایران نگذاشتند که در بغداد اقامه کنم. اکنون در بصره می‌باشم طریق نجد و مدینه و مکه مفتوح است. عربان نجد خواهش منداند که به نجد بروم و دم از طاعت میزنند...»
سید در ادامه می‌نگارد:

«...جناب ملک التجار را سلام می‌رسانم. احوال خود را بنویسد و افکار خویش را بیان کنید. اگر انسانی در طهران هست افکار او را هم بنگارید.»³⁶

³³- لفظ در کشور ما همچنان به معنای مطلق زبان و سخن به کار می‌رود، مثل لفظ دری و لفظ خارجی، دانای یمگان ناصر خسرو قبادیانی بلخی گفته است:

من آنم که در پای خوکان نیزم مر این قیمتی لفظ در دری را
همچنان لفظ به معنی قول و پیمان هم کار برد دارد و در افغانستان هنگامی که دختری را با پسری نامزد می‌کنند هم می‌گویند که «لفظ داده اند».

³⁴- نامه‌ها و اسناد سیاسی- تاریخی، صفحه 30

³⁵- نامه‌ها و اسناد سیاسی- تاریخی، صفحه 35

³⁶- نامه‌ها و اسناد سیاسی- تاریخی، صفحه 46

6- سید در نامه دیگری به فرزند امین الضرب می‌نگارد :

« اگر از تو شکوه کنم گویا از خود سخن رانده باشم، زیرا بخود خواهم اندیشه کرد که شاید در تربیت چند ماهه و در اندرزه‌های متعالیه قصوری بوده است و اگر دم در زخم بدین راضی شده باشم که تو هم در اخلاق و عادات چون سایر ایرانیان باشی و من نمی‌خواهم، چون آرزویم این است که تورا در ایران مصدر امور عظیمه ببینم. »³⁷

7- سید در نامه دیگرش به الحاج محمد حسن امین دارالضرب می‌نویسد :

«جناب حاجی، من آنچه گفته‌ام و می‌گویم و کرده‌ام و می‌کنم، همه محض و صرف از برای خیر امت محمدیه بوده است و خواهد بود و به هیچ وجه انانیت مرا درو مدخلی نبوده است و اگر منافقان ایران در نزد کوران و کران که نه چیزی شنیده‌اند و نه دیده‌اند انکار نمایند، امید آن دارم که شما در پیش نفس خود اعتراف کنید که راست می‌گویم. و چون خداوند تعالی از حقیقت کنش و روش من مطلع بود، لهذا دولت عثمانی را پس از شش ماه که از در مخالفت با من در آمد، گوش و دماغش را برید و کمرش را شکست و خدیویت مصر را پس از آن که مملکتش را پارچه پارچه کرد، پای سنگین انگلیز را بر گلوئی آن نهاده که نزدیک است که نفسش قطع شود و شیر علی خان و عایله آن را تار و مار کرد.

اکنون می‌گویم اگر ایران بر گناه خود اصرار نماید و توبه نکند خداوند تعالی چون به جهت گناهان سابقش گوش و دماغ کنده است حالا سرش را خواهد برید و گوشتش را طعمه نسرها و عقاب ها خواهد نمود و بسیار زمان طول نخواهد کشید. خداوند تعالی بیزار است از این اعمال جاهلیت و رسوم وحشی‌ها که بر سر آنها عمامه اسلام و دین نهاده‌اند، اینک من چهاراً می‌گویم و عالم در این نزدیکی خواهند دید.

نوشته بودید که پس از ورود من به طهران همه چیز آماده و حاضر بود، حاجی جان! چه حاضر بود و کدام چیز آماده بود! من صدراعظم نمی‌خواهم بشوم، من وزیر نمی‌خواهم بشوم، من ارکان دولت نمی‌خواهم بشوم، من وظیفه نمی‌خواهم، من عیال ندارم، من ملک ندارم و نمی‌خواهم که داشته باشم. »

در ادامه این نامه بعد از اینکه سید اشاره می‌کند به واسطه او بسا اشخاص به رتبه بیگی و پاشائی و به مواجب باهظه، رسیده‌اند می‌افزاید :

« اگر چشم من درو خیر عموم عبادالله نباشد، کور باد بهتر است و اگر دستم برای سعادت مخلوق نکوشد، از حرکت باز ماند و اگر پایم در راه نجات امت محمدیه قدم نزنند شکسته شود. اینست مذهب من و این است مشرب من و امید آن دارم که جلالتمآب اجل، به قدر اقتدار خود در خیر ایرانیان بیچاره مسکین، فلک زده بکوشد. »³⁸

نبنشته سید جمال‌الدین، بسیار واضح و روشن است و از سیاق و طرز کلامش هر فارسی خوانی می‌داند که سید چه مقصد داشته است و نکته‌های روشنی را در آن درمی‌یابد که من بر آن تبصره نمی‌نمایم، اما فقط یک اشاره مختصر دارم و آن اینکه سید، بعد از کاربرد ترکیب اضافی «منافقان ایران»، از دولت عثمانی صحبت می‌کند که شش ماه بعد، گوشش و دماغش بریده شد و کمرش، شکست و خدیویت مصر پس از اینکه مملکتش پارچه پارچه شد، نزدیک است نفسش قطع شود و ایران هم اگر توبه

³⁷ - نامه‌ها و اسناد سیاسی- تاریخی، صفحه 47

³⁸ - نامه‌ها و اسناد سیاسی- تاریخی، صفحه 48-49

نکنند سرش را خداوند خواهد برید، اما، بلی اما، در مورد افغانستان، سید وقتی می‌خواهد حرف بزند، چون افغانستان وطنش است، کجا یک شخص می‌خواهد زادگاهش را که حب او با شیر اندرون شده و با جان برون شود، آن ترکیبها و عباراتی را که در برابر کشورهای بیگانه به کار می‌برد، در مورد افغانستان، به کار برد، هرگز هیچ‌کس وطن، میهن و زادگاه خود را بد نمی‌گوید، همچو عبارات در برابر وطن، از زبان هیچ وطن‌دوستی، برون نمی‌شود، بناء سید، وقتی که در مورد افغانستان صحبت می‌کند، تنها از شیرعلی‌خان و عایله‌اش نام می‌برد و از تار و مار شدن آنها که واقعیت دارد و بیان حال مآوقع است، که شیرعلی‌خان دور از تخت و دارالسلطنه در مرز با ترکستان روسی، وفات می‌کند و امیرمحمد یعقوب‌خان تبعید می‌گردد و سایر خانواده‌اش هم آواره. حتی سید باز هم در مورد شیرعلی‌خان، احترام افغانی را فراموش نمی‌کند. واژه «خان» را که لقب تشریفاتی همان دوران است به کار می‌برد. من از نبشته‌های بالای سید جمال‌الدین، همچو برداشت دارم، حرفهای دیگری هم در این نامه است و خوانندگان با مرور دوباره حرفهای سید، آن را این شاء الله درک خواهند کرد.

خواننده‌گان با مرور دوباره حرفهای سید، خود مطالبی را درک خواهند کرد. اما ناگزیرم از جمله توصیف‌های فراوانی که سید جمال‌الدین، از افغانان و کشورشان نموده است، نمونه‌ای بیاورم. بناء در این ارتباط بخشی از نامه سید را، به سلطان عبدالحمید، خلیفه عثمانی، در اینجا ذکر می‌نمایم، تا این گفتار پسین با گفتارهای پیشین، مقایسه شود.

سید در نامه‌اش به سلطان عبدالحمید دوم می‌نگارد:

«...ثانیاً می‌خواهم بعد از تمام امر هندوستان، روانه «دارالایمان افغان» شوم و اهالی آن بلاد را که مانند شیر بیشه؛ از خون‌ریزی اندیشه ندارند و از آهنگ جنگ؛ خصوصاً جنگ دینی، درنگ را روا نشمارند، به محاربه دینی و مجاهده ملیه دعوت کنم و مقاصد روسیه را در پیش نهم و به زبان بلیغ تبلیغ نمایم.»³⁹

خواننده‌گان می‌بینند که سید، میهن خویش را چگونه وصف کرده است و هم‌میهنانش را چگونه ستایش؟

8- در نامه دیگری عنوانی حاجی امین‌الضرب نگاشته است:

«صدق است این مملکت‌ها جامه و دهن و معده را نجس می‌کند و لکن آن بلاد، عقل و روح و نفس ناطقه انسان را ملوث می‌گرداند چون‌که بیچاره‌ها به جهت تضارب آراء و تلاطم اطماع فاسده و هیجان اخلاق رذیله ابالسه محتاج می‌شوند که دروغ گویند و تزویر و مکر و خدعه بکار برند و از طریق مستقیم منحرف گردند و بر ضد فطرت طاهره خویش عمل نمایند و جناب حاجی در نفس خود ملاحظه کند (با آن‌که طالب صلاح و فلاح و در اصل فطرت از همه ایرانیان که از نظر گذشته است برترند. (همین امور را خواهند یافت) چاره نیست چه باید کرد) و لکن ممکن است که اندک اندک حقیقت حال بر خود آدم ملتبس گردد و زشت را زیبا شمارد (نعوذ بالله).

نوشته بودید که به مشهد مقدس بروم و خلق را علم بیاموزم (بسیار خوب است) ولی در مملکتی که افترا گفتن را هنر دانند و دروغ‌گویی را کاردانی و نمیمه را پیشه خود شمارند و بدین صفات شیطانیه در محافل و مجامع مباحثات و مفاخرت نمایند و خویشان به زیرکی ستایند، چقدر دشوار است سخن از حق راندن... با این همه این‌ها چنان گمان می‌کنم که شما در آن چند ماه که شب و

³⁹- صفحه 143، اسناد و نامه‌های سیاسی - تاریخی

روز و در هر ساعت با هم بودیم بفطانت فطریه و بنور ایمانی اندکی مرا شناخته باشید و دانسته باشید که مرا در این جهان چه در غرب باشم و چه در شرق مقصدی نیست جز آن که در اصلاح دنیا و آخرت مسلمان بکوشم و آخر آرزویم آن است که چون شهدای صالحین خونم در این راه ریخته شود، ولی در حرکات خودم مجبورم و از اراده الهیه سر باز نزنم»⁴⁰.

این نامه هم محتویات واضحه دارد که نیاز به تفصیل نیست، اما من ترکیب توصیفی «شهدای صالحین» را ترکیبی می دانم که سید از کابلی که سال ها در آن بوده و به آن عشق می ورزیده و پایتخت کشورش را به یادش می آورد، در آنجا به کار برده باشد. والله اعلم.

9- سید در نامه دیگری به همین جناب حاجی صاحب دوست ایرانی اش می نگارد:

«... دیگر جناب حسام الملک والی کرمانشاه آن قدر مهربانی کرد با آن که اسم مرا نمی دانست که می توانم بگویم که یک سرشت پاک دیگر هم چون شما در ایران دیدم»⁴¹.

معنای حرف سید معلوم است، آیا کسی، میهن خود و اتباع آن را به استثنای دو نفر چنین می گوید و چنان وصف می کند؟! 10 _ یکی از دلایل مهم افغانی بودن سید جمال الدین، جریده «العروة الوثقی» است که از مشاهده آن بر می آید که حتی برای سید جمال الدین «افغانی بودن» از «حسینی بودن» هم مهم بوده است. صبر کنید تا برای تان ثابت سازم.

سید در 18 شماره العروة الوثقی به زبان عربی، در تحت عنوان «مدیر السیاسة» جمال الدین الحسینی الافغانی می نگارد، اما به زبان فرانسوی چون، افغانی و حسینی هر دو نسبت ضیقی ستون (کالم) جای نمی شود، بایست یکی را انتخاب کند، همان است که به زبان فرانسوی، جمال الدین الافغانی نبشته می کند، برای شخص سیاسی ای چون سید جمال الدین، هر چیز معنی دارد، هیچ کارش بی هدف نیست حتی کُهِف و قسط را هم که می نگارد، از نگارش آن هدفی دارد و اگر چه استاد خسروشاهی تلاش نموده است تا توجیهی برای آن بیابد، اما توجیه ایشان را دقیق نیافتم که آن را در جای دیگری شرح داده ام.

برخی از هم کیشان ایرانی ما گمان می برند که سید در استانبول خود را «افغانی» می خواند تا از اذیت سلطان سنی مذهب عثمانی در امان باشد و به جرم «شیعه بودن» از نظر نیفتد. این حرف، هم بر سید تهمت است و هم بر سلطان عثمانی. زیرا سید را انسان ترسو، جبون و بزدل معرفی می کنند که حتی مذهبش را پنهان می دارد؛ در حالی که از ویژگی های حاکم بر سراسر زندگی سید: جرأت، شهامت، و شجاعت اوست و در مورد سلطان عثمانی این حرف هم به دلایلی غلط است. زیرا ایرانیان زیادی که اکثر شیعه مذهب بودند و در استانبول زندگی می کردند؛ حتی چند جریده هم به زبان فارسی، به نشر می رسانند که از مشهورترین آن جراید می توان «اختر» «شمس»، «آزادی» و «سروش» را نام برد.

برای اینکه همه بدانند شیعه گری در سلطنت ترکان عثمانی جرم نبود، همین کفایت می کند تا بدانیم که کربلا، نجف و کاظمین سال های متمادی زیر سلطه امپراتور عثمانی بود و حتی وزرای هم در استانبول مرکز خلافت عثمانی، شیعه مذهب بودند. طوری

⁴⁰- نامه ها و اسناد سیاسی- تاریخی، صفحه 50-51

⁴¹- نامه ها و اسناد سیاسی- تاریخی، صفحه 53

که میرزا حسین خان دانش اصفهانی⁴² مقیم استانبول، حینی که از دوستان سید در استانبول نام می‌برد؛ در جمله آنان از «حسین رضا پاشا» نام برده و او را چنین معرفی می‌دارد:

«وزیر و رئیس کومیسئون مهاجرین ترکیه که در همه جا علنا اظهار تشیع میکرد»⁴³

11_ من در میان آثار سید ظرافت دیگری را هم دیده‌ام که می‌خواهم به خواننده گان گرامی آن را بیان دارم و آن اینکه سید بر ورق اول سفید کتاب «مجالس النفایس» که در سال 1254 هجری قمری، در چاپخانه بولاق به چاپ رسیده است و همین سال، سال تولد سیدجمال‌الدین نیز است، در هم‌چو کتابی نبشته است:

«من سکنه کابل من اهالی الافغان، السیدجمال‌الدین من سادات کثر»⁴⁴ و این سند را نه «پوهنتون کابل»، بلکه «دانشگاه تهران» در ضمن اسناد و مدارک منتشر نشده، در مورد سیدجمال‌الدین افغانی، به چاپ رسانده است. بناء سید از میان همه کتاب‌هایش همان کتابی را انتخاب می‌کند که در سال تولد او یعنی 1254 هجری قمری به چاپ رسیده است و در هم‌چو کتابی از مولد خود یعنی زادگاه خویش و نسب خود، حرف می‌زند.

در ارتباط همین سند، علامه پوهاند عبدالحی حبیبی در اثر گران‌سنگش «نسب و زادگاه سید جمال‌الدین افغانی» در صفحه 8 می‌نگارد: «...اینکه کسی بگوید: من فلان و از اهالی فلان کشور و از طایفه فلانم، شهادت شخص در باره نفس اوست، که عقلا و عرفا و حتی شرعا معتبرتر است، و در مقابل آن، اقوال و تاویلات و توجیهات مصنوعه دیگران را اعتبار نتوان داد». توجیهات مصنوعه دیگران هم محدود به چند تن ایرانی می‌شود، نه همه آنان. در حالی که اکثر اعم از شرقی و غربی، مسلمان و مسیحی، به افغانی بودن سید، باور و یقین کامل دارند، که نمی‌خواهم با نقل قول‌های زیاد، حرف به درازا انجامد.

12_ به گونه مثال یادآور می‌شوم که در شماره اول جریده ضیاء الخافقین نشر شده در تاریخ اول فبروری سال 1892 میلادی، در لندن، در بخش اخبار آن جریده، آمده است:

⁴²- میرزا حسین خان دانش اصفهانی از جمله معدود کسانی است که خاطراتش را در باره سید جمال‌الدین، طبق تقاضای کاظم زاده ایران‌شهر جهت نشر به مجله «ایران‌شهر» چاپ برلین فرستاده است و نبشته میرزا حسن خان دانش اصفهانی، نخستین مقاله‌ی است که در بخش ملحقات کتاب «شرح حال و آثار سیدجمال‌الدین اسدآبادی مشهور به افغانی» در سال 1304 هجری خورشیدی (1926م) در برلین به چاپ رسیده است؛ اما استاد خسروشاهی این بخش کتاب یادشده را در «پایگاه اطلاعاتی» خود مطابق اصل نشر ننموده است، زیرا در آن آمده است: «سید یک پیشانی فراخ برجسته و یک سر پر مغز مصمم و مزین با گیسوهای چین‌چین و حلقه حلقه دراز که از زیر عمامه تا بن گوش‌ها فرود می‌آید... و یک ریش فلفل نمکی کوسه که بیشتر دلالت به افغانیت او می‌کرد تا ایرانییت او... در وقت صحبت بر روی میز بلند و به طور فرنگی چیده می‌شد و مهمانان همه با چنگال و کارد غذا طرف دو گوش مانند یال یک نره شیر تکان می‌داد... سفره طعامش بر روی میز بلند و به طور فرنگی چیده می‌شد و مهمانان همه با چنگال و کارد غذا می‌خوردند. او میزبان تنها با پنج انگشت صرف غذا می‌کرد و وقتی به آداب و عادات زمان نمی‌نهاد. زبان تازی را با یک فصاحت فوق العاده و به قول خودش بهتر از زبان مادرزاد خود که فارسی باشد می‌گفت و می‌نوشت و فارسی را اندکی به شیوه عرب متکلم بود...» خلاصه ای از صفحات 81-86 بخش ملحقات کتاب «شرح حال و آثار سیدجمال‌الدین اسدآبادی مشهور به افغانی»

⁴³- شرح حال و آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی مشهور به افغانی. ص 83

⁴⁴- مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال‌الدین مشهور به افغانی، لوحه 8 تصویر 23
وقتی این سند مهم را ملاحظه کردم، خدا را شکر گفتم که این سند به دست امین محققانی چون آقایان اصغر مهدوی و ایرج افشار قرار گرفته است که ایشان هم بدون کدام ملاحظه‌ای، آن را به چاپ رساندند. زیرا ایرانیانی‌اند که اگر دیگران سید را «افغانی» بنویسند، ایشان آن نبشته را تغییر داده و در عوض «اسدآبادی» می‌نگارند؛ چه جای که این سند، قبل از نشر به دست همچو اشخاص می‌افتاد، حتماً آن را سانسور می‌کردند و ما را از ملاحظه آن محروم.

«از 4 ماه پیش، علامه شهیر، سید نبیل و دانشمند جلیل شیخ جمال الدین حسینی افغانی، به شهر لندن تشریف آورده است. در برابر موصوف اهانت‌هایی از طرف شاه فارس، صورت گرفته است که گوش‌ها از شنیدن آن آزرده می‌گردد او در آنجا دستگیر گردید و از کشور فارس دست بسته و پای بسته به بغداد، فرستاده شد، از آنجا به بصره رفت، سپس به این سو آمد و مردم انگلیس او را خوش آمدید گفتند و خیر مقدم. جراید انگلیسی راجع به او نگاشتند. او در محفل‌های بزرگ به خصوص در ارتباط اوضاع کنونی عجم، خطابه‌هایی ایراد کرده است.»⁴⁵

13 _ به عنوان حسن ختام همان جمله‌ای را یادآور می‌شوم که سید جمال الدین افغانی در پایان رساله «مرآة العارفين في ملتسم زين العابدين» به قلم خود نگاشته است و آن اینکه:

«كتبه عبدالله جمال الدين الافغانى الكابلى، فى بلدة قندهار فى يوم الاحد 2 شهر ذى الحجة الحرام سنة 1283
يعنى بنده خدا جمال الدين كابلى افغانى آن را در شهر قندهار، در روز يكشنبه دوم ماه ذوالحجة الحرام سال 1283 قمرى نگاشته است.

بلى! در مورد «ایرانی نبودن» سید و «افغانی بودن» موصوف، دلایل دیگری هم حتی از زبان ایرانیان وجود دارد، اما چون دوستان، از من خواسته‌اند تا به مناسبت یک صد و دهمین سال‌روز خموشی شمع عمر او یعنی نهم مارچ 2007، مقاله‌ای ترتیب دهم، بناء به همین مختصر اکتفا گردید.

روان سید جمال الدین افغانی، آن بیدار گر سترگ شرق، شاد باد!

⁴⁵ - صفحه 97 بخش 4 الآثار الكاملة.